

مقام شاه در ایران باستان

سلطنت در ایران باستان موهبتی الهی شمرده میشد و تا اهورامزدا از آن شاه راضی بود این موهبت برقرار میماند، لذا شاهنشاه در ایران مظهر قدرت و اراده ملت بشمار میرفت و در روی زمین پس از خدای بزرگ، تنها عظمتی بود که از طرف مردم شایسته‌ی ستایش شمرده میشد. از اینرو شاهنشاه نماینده‌ی خدا و سایه‌ی او در زمین منظور میگشت و فاعل مایشاء و حاکم مطلق و مالک الرقاب مردم بود.

شاهنشاه در دوره‌ی هخامنشی شاهنشاه در دوره‌های هخامنشی خود را نماینده‌ی «اهورامزدا» بر روی زمین میدانست. داریوش در سنگنبشته بیستون گوید:

«چون اهورامزدا کار زمین را پریشان و آشفته یافت، آنرا بمن سپرد و من آنرا بیاراستم و بنظم آوردم.»

نوشته:

دکتر محمدجواد مسکور

استاد و انتشارات دانشگاه تهران

بنابه سنگ نبشته های هخامنشی سلطنت موهبتی است که از طرف اهورامزدا به شاهنشاه آن سلسله داده شده است. فرمان شاه بقدری ثابت و لایتنغیر بود که در دنیای قدیم ضرب المثل شده بود که :

«این مگر قانون ماد و پارس است که تغییر ناپذیر باشد.»

شاه را بزبان هخامنشی «خشایثیا» Xshâyathya مینامیدند و این همان کلمه است که در قرون بعد تبدیل به شاه شده است پادشاهی در ایران موروثی بود و قدرت شاه در این دوره عملاً اجتماع نیروی بزرگان و اشراف کشور که در واقع واسطه‌ی میان دربار و مردم بودند تا حدی محدود می‌کردند زیرا عادت بر آن شده بود که شش خانواده پارسی که سران آنها با داریوش طغیان کرده بردیای دروغی را از میان برده بودند امتیازات خاص داشته باشند و در مهمات امور کشور برای آنان خواسته شود. بسیاری از بزرگان در کاخ‌شاهی حاضر میشدند و مجلس تشکیل میدادند که شاه بنظر مشورتی آنان اهمیت فراوان میداد. رسوم درباری را هخامنشیان از دربار ماد اقتباس کردند خاطرات شکوه و جلال دربار آسوری نیز در دربار هخامنشی تأثیر فراوان داشت.

چون دولت هخامنشی وارث دولتها و تمدن‌های پیش از خود بود از این رو دربار آن پادشاهان در جلال و شکوه در دنیای قدیم مثل و مانند نداشت.

کتزیاس مینویسد که : روزی پانزده هزار تن از آشپزخانه شاهی غذا می‌خوردند طرز لباس را پارسیها از مادیها اقتباس کردند. شاه لباسی از پارچه‌های گرانبهای ارغوانی بر تن میکرد و تاج بلندی بر سر داشت که آنرا یونانیان گاهی تیار Tiare و در مواردی «کیداریس» Kydaris نوشته‌اند.

از نقش‌های تخت جمشید معلوم میشود که شاه یاره و زنجیر و کمر بند زرین بکار میبرد، ریش دراز و موهای مجعد داشته، بر تخت زرین مینشست و عصای زرین بدست میگرفت.

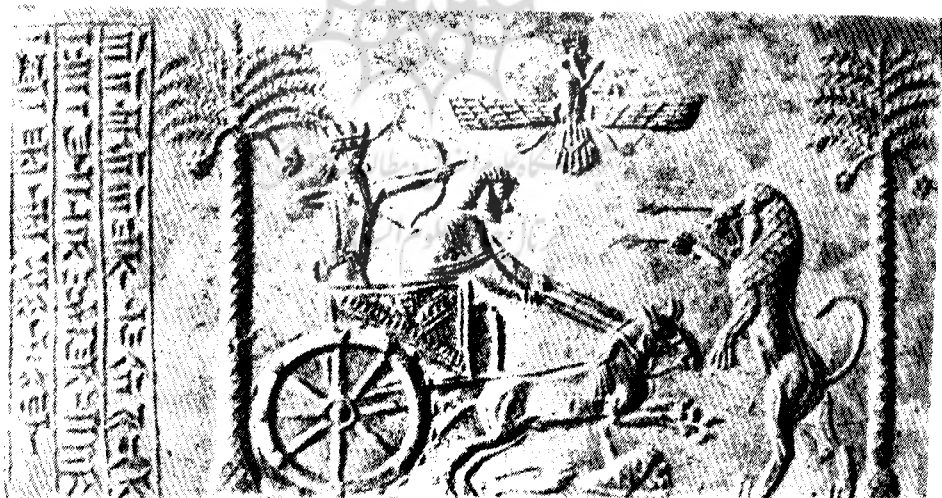
پشت سر شاه یکی از بزرگان درجه دوم کشور و پهلوی او شخصی بامکس پرانی در دست جای داشت. رجال دربار عبارت از خوانسالار، ارگبند و خواجه-باشی، و بازرسان عالی مقام دولت یا بقول هرودت: چشم و گوش شاه بودند.

مورخان یونانی نوشته‌اند که ایرانیان در برابر شاهنشاه بخاک افتاده پای او را می‌وسیدند. شاه زن خود را از میان شاهزاده خانمها یادختران هفت خانواده پارسی برمیگزید، گاهی با دختر یا خواهر یا خویشان نزدیک خود ازدواج میکرد. ملکه، بانوی حرم بود و حق داشت که تاج بر سر گذارد و حتی در زمان پادشاهان ضعیف‌النفسی چون داریوش دوم و اردشیر دوم زنان در امور سیاسی نیز دخالت میکردند، علاوه بر ملکه شاهنشاه میتواند زنان عقدی و غیرعقدی متعددی نیز داشته باشد. شاهنشاه تنها غذا می‌خورد فقط ملکه میتواند با شاه بر سر سفره او بنشیند، در این موارد ملکه مادر برشاهبانو مقدم بود.

در آثاری که در دست است از وزیران نامی بمیان نیامده شاید بتوانیم بگوئیم يك مرد درباری چون مورد اعتماد شاه واقع میشد مصدر تمام کارهای کشور میکرد.

فرمانها و نامه های سلطنتی به مهر شاه میرسید و نسخه‌ای از آن در دفتر شاهی ضبط میشد.

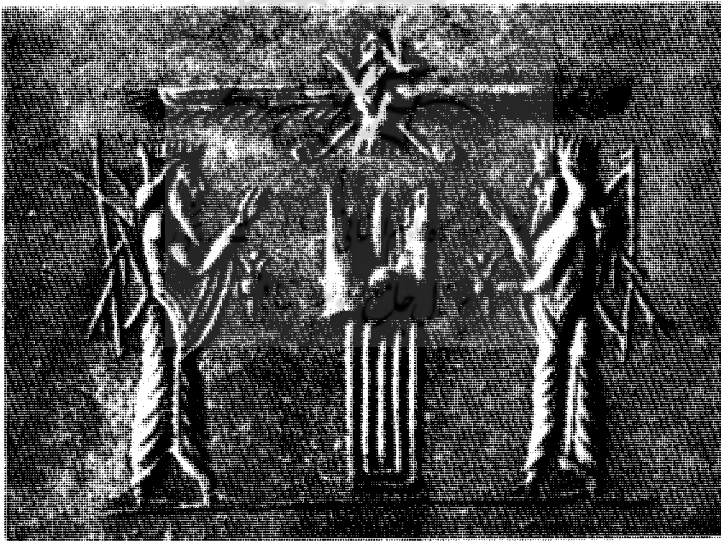
شاه در زمان صلح به شکار میرفت و مانند آشوریا فرمان میداد که



نقش مهر استوانه ای داریوش کبیر که بسه زبان در آن نوشته شده است
«منم داریوش شاه» (اصل در بریتش میوزیوم)



نقش مهر یکی از پادشاهان هخامنشی که شکار شیر را نشان میدهد.
(اصل در موزه وین) (از کتاب پروفیسور گیرشمن)



نقش مهر یکی از پادشاهان هخامنشی که شاه را در برابر محراب آتش نشان میدهد.
(اصل در کتابخانه ملی پاریس - از کتاب پروفیسور گیرشمن)

محوطه‌ی وسیعی را دیوار کشیده و درخت کاری کنند، یا بر گرد سنگلهای طبیعی دیوار میکشیدند و حیواناتی چون آهو و گورخر و خرگوش و پرنده‌گان را در آنجا پر میدادند و بعد بدانجا رفته و بشکار میپرداختند. گزنفون گوید: این نوع باغهای بزرگ را پردیس Parthia مینامند.



نقش مهر یکی از پادشاهان هخامنشی که شاه را با تیر و کمانی که در دست دارد سوار بر پشت شیر نشان میدهد - اصل متعلق به مجموعه آقای مهندس فروغی است. (از کتاب پروفیسور گیرشمن)

این کلمه اکنون بزبانهای اروپائی داخل شده و کلمه‌ی فردوس بمعنی بهشت مأخوذ از آنست.

پس از برافتادن شاهنشاهی هخامنشی رسوم درباری احترام و تعظیم به پادشاهان یونانی که جانشین هخامنشی‌ها شده بودند برنیفتاد و خوی شاه - پرست ایرانی در پادشاهان یونانی که از کشور دمکرات یونان برخاسته بودند نیز تاثیر کرد، چنانکه اسکندر با وجود مخالفت سپاه یونانیش تجملات دربار پارسی را پذیرفت و تاج پارسی بر سر گذاشت، و مانند داریوش سوم زنان غیر عمده زیادی برگزید و اجازه داد که مردم در پیش او بخاک افتند.

شاهنشاه در دوره‌ی اشکانی

اساس سلطنت در دوره‌ی اشکانی بر ملوک الطوائفی بود. پادشاهان هخامنشی نیز، خود را در کتیبه‌های خویش «خشایثی‌دهیونام» Khashâyathia. Dahyunâm یعنی شاه ممالک میخواندند.

علاوه بر شهر بانان که نماینده شاهنشاه در استانها بودند «ویسندان» یا «تیول‌دارانی» نیز وجود داشتند که «ویس» یا دهی بطور اقطاع بآنان واگذار شده بود. این شهر بانان و تیول‌داران امتیازاتی داشتند و حتی میتوانستند عوارض و مالیاتهایی بِنفع خود از رعایا بگیرند، چون تشکیلات هخامنشی‌ها بر اصول صحیحی استوار بود از اینرو این شهر بانان و ویسندان جرأت سرکشی و عدم اطاعت از شاهنشاه را نداشتند، ولی در زمان اشکانی شهر بانان و ویسندان که ظاهراً از هفت‌خاندان اشکانی بشمار میرفتند دعوی خود مختاری کرده و حکومت‌های ملوک الطوائفی تشکیل دادند، ولی در مهام امور کشور چون دادن سپاه و باج از شاهنشاه بزرگ اطاعت میکردند.

برای مقایسه حکام دوره اشکانی با شهر بانان دوره هخامنشی گوئیم که قلمرو حکام اشکانی خیلی کمتر از ساتراپی‌های هخامنشی بود ولی قدرت حکام اشکانی نسبت به شهر بانان هخامنشی بیشتر بوده است. این وضع در ابتدای دوره اشکانی از طرف شاهنشاهان آن سلسله نیز مورد تأیید قرار گرفت زیرا دولت جوان اشکانی برای بیرون کردن سلوکی‌ها از ایران لازم بود به ویسندان و تیولداران پارتی تکیه کند. چنین به نظر میرسد که نه تنها ولاتی که از تخته‌شاهی انتخاب میشدند عنوان شاه داشتند بلکه هر یک از ایالات هیجده گانه اشکانی را یک «پادشاهی» میخواندند و آن شاه به پهلوی «سَدَفْ خودای» نام داشت کسه اگر بصورت جمع «سَدَفْ خودایان» گفته شود بمعنی ملوک الطوائف است.

قدرت سیاسی ویسندان یا تیولداران بزرگ در شورای اشرافی تجلی میکرد که اختیارات شاهنشاه را محدود مینمود. شاهنشاه اشکانی میبایستی با دو مجلس شور کند یکی رانویسندگان رومی شورای خانوادگی Concilium Domesticum و دیگری راهجلس ریش سفیدان یاسنا میگفتند. مجلس نخستین از مردان خاندان

شاهی که بعد رشد رسیده بودند ترکیب مییافت و انتخاب آنان منوط بمیل شاهنشاه نبود. شورای خانوادگی یا بزرگان خاندان اشکانی را بزرگان یونانی Suggenets میگفتند که محتملاً همان واسپوهران است. مجلس دیگر از پیر مردان آزموده و مغان بلند پایه تشکیل میشد.

ظاهر مجلس سومی هم وجود داشته که از ائتلاف دو مجلس در مواقع ضروری تشکیل میشد که آنرا «مهستان» مینامیدند.

برخی از بزرگان درجه اول کشور که عضو مجلس سنا بودند حق اشتغال همه مقامات دولتی و درباری را بخود اختصاص داده بودند رؤسای خاندانهای بزرگ که عنوان شهر یاری داشتند میتوانستند بکاخ شاهنشاه در آمده در هنگام صرف غذا در همان مهمانان بر مسند بنشینند.

تعیین شاهنشاه اشکانی انتخابی بوده و میبایستی هر دو مجلس شاهزادگان و ریش سفیدان باهم انعقاد یافته شاهنشاه را انتخاب کنند. ترکیب انتخاب عملاً چنین بود که پسر مهتر شاهنشاه در گذشته بتخت می نشست. مگر در دو مورد یکی آنکه پسر شاه در گذشته به رشد نرسیده بود، دیگر اینکه لیاقت شاهی را نمیداشت. در این موارد مجلس مهستان برادر شاه را بر میگزید. و اگر او برادر نداشت عمومی شاهنشاه را انتخاب میکرد. پس از آنکه شاهنشاه را مجلس مهستان بر میگزید تاجگذاری بعمل میآمد و تاج را میبایست مردی که رئیس خانوادهی سورن «از بزرگترین خاندانهای اشکانی» است بر سر او گذارد، این مقام در خانوادهی سورن ارثی بود، همین شخص که تاج بر سر شاه میگذاشت منصب سپهسالاری کل قوای کشور را نیز بر عهده داشت.

در تاریخ اشکانی دیده میشود که مجلس مهستان چند بار شاهی را که از او راضی نبوده خلع کرده است.

پس از آنکه شاه بتخت می نشست حکومت مطلقه پیش میگرفت حتی هر کس را که میخواست بی محاکمه میکشت. خصوصاً اعضای رشید خانواده سلطنتی که مورد رشک و حسد شاه واقع میشدند. معمولاً کسی بشاهنشاه دسترسی نداشت در مواقع رسمی شاهنشاه دپیهم بلند مروارید نشانی بر سر میگذاشت. بتقلید شاهشاهان هخامنشی هر کس که بحضور شاه شرفیاب میشد ناگزیر بود که

هدیه ای تقدیم کند. شاهنشاهان اشکانی عنوان خود را بر مسکوکات خود به یونانی « **بازیلیوس بازی لئون** » Basiléus- Basileon نویسانده اند که بمعنی شاه شاهان است. بر بعضی سکه های شاهان اشکانی لفظ « **تئوس** Theos خوانده که به یونانی بمعنی **خداوندگار** است و عنوان دیگری به یونانی بصورت **تئوپادور** Théopador یعنی پسر خدا در بعضی از سکه های اشکانی ملاحظه میگردد. عناوین دیگر مانند: **عادل و نامی و نیکوکار** نیز بر سکه های ایشان دیده شده است.

تاج شاهان اشکانی بنابه مسکوکات ایشان در ابتدا کلاه مخروطی شکل سکائی بود بعد نیمتاجی که عبارت بود از نوار پهنی که دور سر می بستند و در عقب سر گره میزدند که موهای سر را نگهدارد. دوسر این نوار از پشت آویزان بود. شاهان او آخر اشکانی دو نیمتاج توامان بر سر می گذاشتند.

لباس ایشان در آغاز کوتاه بود ولی بعدها لباس **مادی** را که گشاد و بلند بود و به **گوژک** پامیر سید اتخاذ کردند. موهای سر وریش ایشان مجعد است. این شاهان گردن بند و گوشواره هم بکار میبردند. شهبانوتاج یا نیمتاج بر سر می گذاشت. زنان غیر عقدی شاه از ملکه جدا بودند و برای هر يك کاخی جدا گانه اختصاص می یافت.

پادشاهان اشکانی را پارتها مقدس میدانستند و پس از مرگش مجسمه او را ساخته محترم میدانستند. بیشتر زنان غیر عقدی شاهنشاه یونانی بودند و زنان کمتر در سیاست دخالت میکردند. خواجه سرایان بر خلاف دوره ی هخامنشی در این عصر نفوذ زیادی نداشتند. شاهنشاهان اشکانی در صفت جنگجویی ممتاز بودند و کمتر شاهنشاه اشکانی بود که شخصاً بمیدان جنگ نرود. شاهنشاهان اشکانی مورد احترام مردم بودند. **موسی خورن مورخ** ارمنی گوید: « پارتیها شخص شاه اشکانی را مقدس میدانستند و پس از مرگ بیکر او را مساختند و پرستش میکردند. »

شاه در دوره ی ساسانی

در دوره ی ساسانی ایران از صورت ملوک الطوائفی خارج شد و اردشیر

با بکان بنیاد گذار این سلسله، ایران را بیک پادشاهی درآورد. پادشاهان محلی یا از میان رفتند و یا اینکه بصورت حا کمی ساده درآمدند. تجمل دربار ساسانی درد نیای قدیم ضرب المثل بود. هنگامیکه شاه بار خاص میداد دیدن او ممنوع بود وی در پشت پرده می نشست و کسانی که بار می یافتند بایستی بفاصله ده ذراع از پرده بایستند شخصی که مواظب پرده بود خرم باش مینامیدند چون کسی بحضور پذیرفته میشد خرم باش با صدای بلند فریاد میزد «ای زبان سرخویشتن نگهدار باش که امروز پیش شاه می نشینی» مراتب و جای اشخاصی که بار می یافتند دقیقاً معین شده بود. پرده ای در ده ذراعی شاه کشیده میشد. ده ذراع هم فاصله ای مابین پرده و کسانی که بار می یافتند بود. ترتیب جای ها از طرف دست راست چپین تعیین شده بود: در ده ذراعی پرده، شاهزادگان و نجیبای درجه اول و نزدیکان شاه می ایستادند، بعد ده ذراع پائین تر مرزبانان و شهرداران و سپهبدان قرار میگرفتند، ده ذراع پائین تر خواجه سرایان و خنیاگران و رامشگران می ایستادند.

اشخاص ناقص الخلقه را در پیشگاه شاهنشاه راه نبود. شاهنشاه ایران در القابیکه برای خود ذکر میکرد خود را «پرستنده ی مزدا»، «خدا یگان»، «شاهنشاه ایران و انیران» «مینو چیترا» «منوچهر» یعنی از نژاد ایزدان معرفی میکرد و گاهی خود را همیایه ی خورشید میدانست.

شاهنشاه میبایستی از هر عیب و نقص جسمانی مبرا باشد. لایق قدر پادشاهان نبود که از راه کشاورزی یا بازرگانی مال بیندوزند.

شاهان ساسانی بر اثر تجملی که در لباس و وضع ظاهری خود بکار میبردند بسیار باشکوه بنظر میآمدند. ما از روی سکه های ساسانی میتوانیم به عظمت شاهنشاهان آن سلسله پی ببریم.

سکه های اردشیر اول ساسانی بتقلید شاهنشاهان اشکانی است در آنها شاه با ریش بلند و تاجی مروارید بر سر تصویر شده است. در سکه های جدید نیز همین شاه بالای تاج اوشبیه به گوی دیده میشود که شاید نماینده ی کره ی زمین یا آسمان و یاممکن است نوعی کلاه بزرگ بوده باشد.



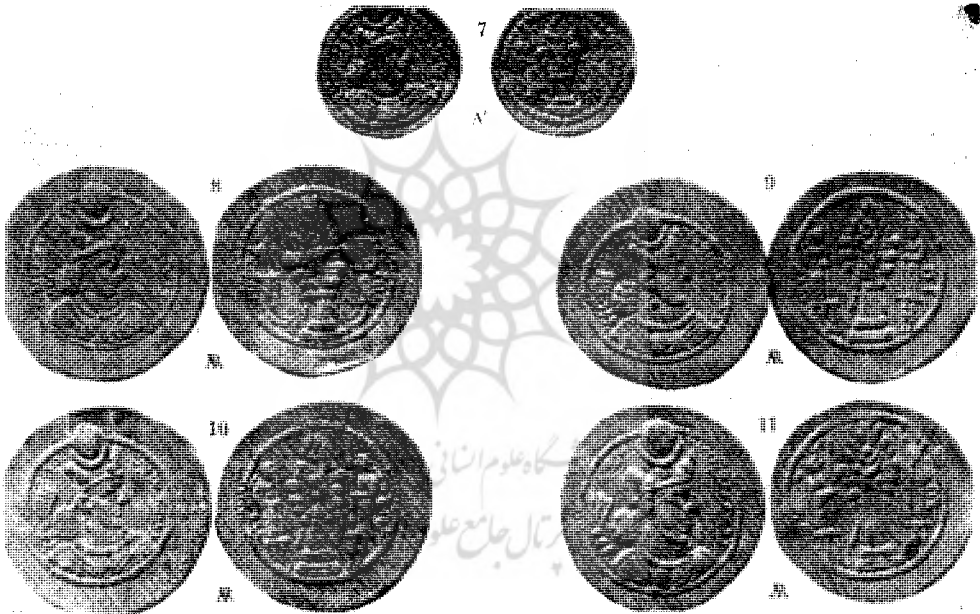
سکه هائی از اردشیر اول پادشاه ساسانی (از کتاب دموگان)



سکه های شاپور اول ساسانی که جزئیات تاج شاهنشاهی را نشان میدهد (از کتاب دموگان)

شاهپور اول تاجی کنگره دار مزین به گوی بر سر داشت که مرصع به جواهر یادانه‌های مروارید بود. این تاج در پادشاهان بعدی تغییرات جزئی یافت گذشته از این، نواری بر قبه‌ی تاج گره میزدند که دنباله‌ی آن و یخته‌ی آن در میان تاج و گوی که بر آن قرار گرفته دیده می‌شد.

در نقش بهرام پنجم (بهرام گور) و یزدگرد دوم این گوی که بصورت کروی درآمده بوسیله‌ی چیزی دو شاخه مانند، کمی بالای تاج نگاهداشته شده است که گوی را در این وقت نشانه خورشید می‌شمرده‌اند و هلالی نیز بر آن اضافه شده است که دوسر آن نیمه‌ی زرین کره را گرفته است.



سکه‌های بهرام پنجم (بهرام گور) و شکل تاج شاهنشاهی (از کتاب دموگنان) بر بعضی از سکه‌های پیروز دیوال نیز بر اساس افزوده شده است.

قباد اول هلال تاج را نگاهداشته و ستاره‌ای نیز بر آن افزوده است.

مسهودی مورخ معروف در ۳۰۳ هجری در استخر در نزد یکی از نجبای پارس کتابی دیده که در آن صورت همه شاهنشاهان ساسانی با رنگ لباس او مصور بوده است و مینویسد که صورت هر یک از این پادشاهان را در

روز مرگش خواه پیر و خواه جوان بالباس و تاج و شکل و تارح چهره‌ی او میکشیدند.

حمزه‌ی اصفهانی که از این کتاب استفاده کرده و در کتاب خود هیکل پادشاهان را توصیف میکند در باره‌ی خسرو اول «**آنوشیروان**» چنین مینویسد: جامه‌ی اوسفید بود برنگها آمیخته ووشی کرده^۱ و شلووار آسمانی رنگ بر تخت نشسته و بر شمشیر تکیه زده. **یزدگرد سوم** جبه‌ای وشی^۲ سبز داشت و شلووار ووشی آسمان گون با تاجی سرخ و نیزه‌ای بردست راست و دست چپ را بردسته شمشیر تکیه داده، و همه شاهان ساسانی را موزه‌ی سرخ بوده است.

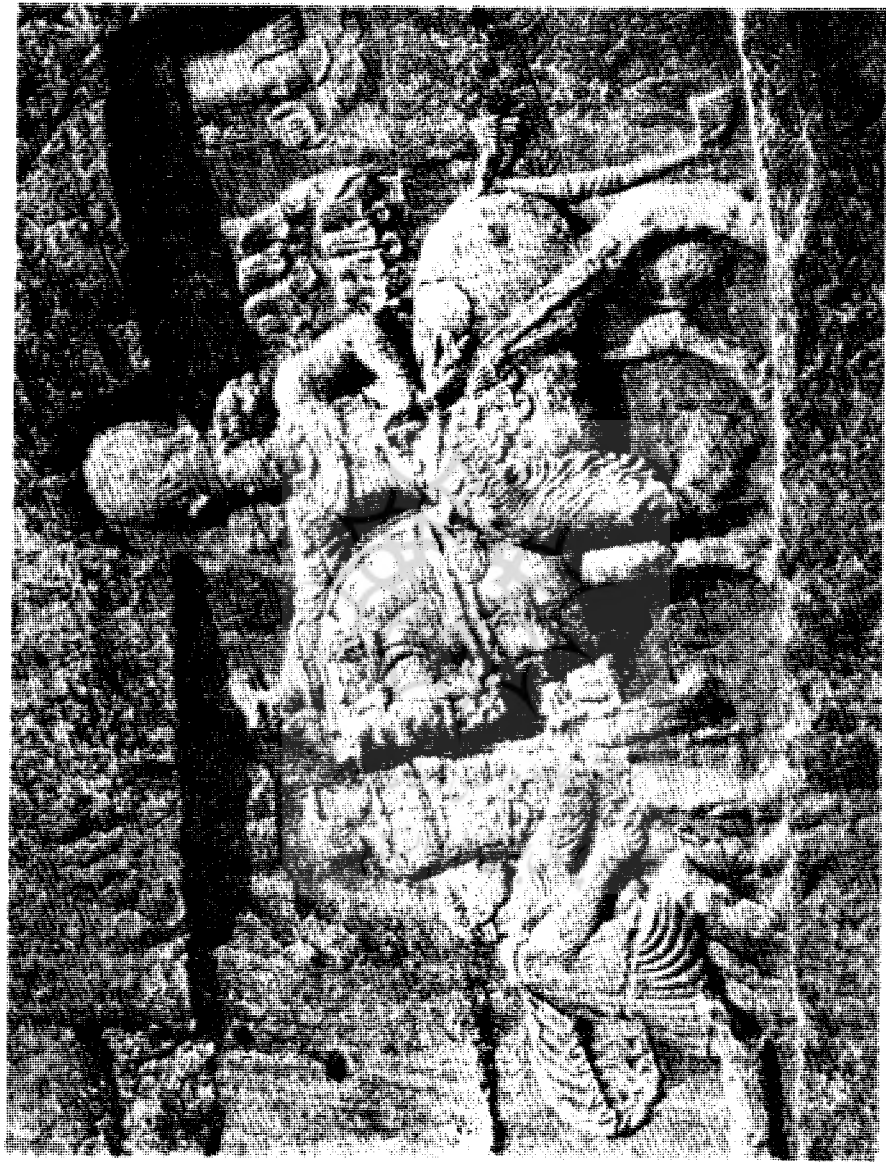
در حجاری‌ها، شاه با فر و شکوه خاص نقش شده. شاه تاج یادیهیمی بانوارهای آویزان بر سر، طوقی شامه‌انه بر گردن و جبه‌ای مزین بچند رشته مروارید با آستین‌های تنگ آراسته بمروارید در بر، شلواری فراخ که در زیر ساق جمع شده و تاشتا تنگ «**مچ‌پا**» می‌آید و کفشهای نرم و بی‌پاشنه که با گره محکم شده است برپا دارد.

شاه عموماً دست چپ را بردسته‌ی شمشیر تکیه داده شمشیر راست و پهن و برپیش کمر در میان دوران از جلو آویخته است. غلاف و قبضه‌ی آن جواهر - نشان است.

محل بارعام طالار طاق کسری بود و در روز معین گروه بسیاری بدرگاهی که آنرا آپدانه Apadana مینامیدند روی مینهادند. تالار را باقالی فرش میکردند و دیوارها را باقالیچه‌های ابریشمی زربفت مزین پوشانیدند و هر جا که قالی بردیوار نبود با کاشی‌های معرق آراسته شده بود که تصاویر کشور گشایی‌های شاهان ایران را بر آن کشیده بودند. تخت شاهی در آخر تالار، روبروی در ورودی نهاده شده بود و پرده‌ای در جلو آن کشیده بودند. صاحبان درجات و اعیان و بار یافتگان هر کدام با فاصله‌های مقرر که در بالا ذکر کردیم میایستادند. ناگهان پرده برداشته میشد، شاهنشاه بر زربفت خویش برمسند زربفت و زرنگار پدیدار میگردد، جامه و شلواری از نسیم فاخر زربفت و زردوخت

۱ - نقش و نگار دار

۲ - دیبا و اطلس



تصویر حجاری شده شاپور اول در نقش رستم (از کتاب پروفیسور گیرشمن)

بر تن داشت، تاج کیانی که از زرناب و به یکصد دانه مروارید بدرشتی بیضه‌ی گنجشک و بیاقوت‌های سرخ درخشان و زمردهای درشت خوش آب و رنگ مرصع بود و بزنجیری زرین که از فرط نازکی از دور دیده نمیشد بدرازای هفتاد ارش از طاق ایوان آویخته بود، شاه چنان می‌نشست که تاج درست بالای سر او قرار می‌گرفت و از دور گمان میرفت که واقعاً این تاج بر سر شاهنشاه قرار دارد در صورتیکه این کلاه چنان سنگین بود که هیچ سری تاب نگه داشتن آنرا نداشت و وزن آنرا نود و یک کیلو تخمین زده‌اند. در سقف تالار ۱۵۰ روزه بقطر دوازده تا پانزده سانتیمتر تعبیه کرده بودند که نوری لطیف از آنها بدرون میتافت. در این روشنایی اسرار آمیز و منظره‌ی آن، همه شکوه و جلال، کسانى را که برای بار اول بساینجا قدم نهاده بودند چنان مبهوت میکرد که بی‌اختیار بزانو در می‌آمدند - چون پادشاه بر میخواست تاج همچنان آویخته میماند و آنرا با جامه زربفت میپوشانیدند تا از گرد و غبار محفوظ ماند. حلقه‌ی ای که زنجیر این تاج را بسقف می‌بست تا سال ۸۱۲ میلادی بر جای بود.

رسم شرفیابی بحضور شاه این برد که خرم باش کسی را که بار خواسته بود به پیشگاه شاه می‌آورد پیردهرا بر میداشت مرد وارد میشد و دستار سفید و پاکی از آستین بیرون می‌آورد و پیش دهان میگرفت تا در هنگام صحبت با شاه نفس و ترشحات دهان بارگاه شاه را آلوده نکند. این دستمال را «پدام» یا پنام میگفتند. پس از آن به شاه نزدیک میشد و در برابر او بنحاک می‌افتاد تا شاه او را اذن برخواستن میداد پس با کمال احترام بر خاسته تعظیم میکرد چون شاه اجازه سخن گفتن میفرمود معمولاً سخنی آغاز میکرد که دعای سعادت پادشاه بود و معروفترین این جملات جمله «انوشک بویذ» (جاویدان باشید) یا «او کامک رسی» (بکام رسی) بود. معمولاً شاهنشاهان ساسانی را بعنوان «شوماهقان» «مقام الوهیت شما»

خطاب میکردند. هرگز نام و لقب شاه را نبایستی بر زبان بیاورند. پادشاه معمولاً برای رعیت خود دعا میکرد زیرا دعای شاه مستجابترین دعاها بود. روزی که شاه حجامت میکرد یارگ میزد یادوائی میخورد منادی این خبر را بگوش مردم میرسانید در آن روز درباریان و مردم از اقدام بچنین کارهائی ممنوع بودند.

معمول بود که فرمان شاه را هنگام مستی یادداشت میکردند تا چون بخود میآمد آن سخنان را بعرض او میرسانیدند اگر فرمانی غیر عادلانه یا برخلاف رسوم و قوانین کشور دستور داده بود پادشاه از برای خود مجازاتی تعیین میکرد که آن روزها جزنان جو و پشیر چیزی نمیکشود. از اینرو رسم چنان بود که در روز باراگر کسی از حضار استدعائی از پادشاه داشت باید درخواست خود را بر رقعهای مینوشت و پیش از آنکه شاه مست شود بوی میداد و اگر در هنگام مستی او چنین درخواستی اقدام میکرد گردن او را میزدند.

چون پادشاه عزم سفر داشت ملتزمان رکاب اسب خود را برای معاینه نزد ستوربان سالار میبردند زیرا اسبان ملازمان بایستی خوب و راهوار باشند و از مرکب شاهنشاه سقت نجویند و نیز نبایست در راه سرکین بیندازند و باین جهت مقرر بود که اسبهایشان را شب پیش علوفه ندهند.

هنگامی که شاه از مجلس غایب بود جاسوسان مراقب کفقار و حرکات و سکنات مردم بودند. اقدامات مخصوصی برای حفظ شاه از سوء قصد بعمل میآمد. هیچکس جای خواب شاه را نمیدانست. گویند برای اردشیر و خسرو اول و خسرو دوم چهل بستر در نقاط مختلف تهیه میکردند، و گاهی پادشاه در هیچکدام از آنها نمیخوابید. هیچکس حق نداشت داخل اطاق مخصوص شاه شود.

جاحظ مینویسد که **یزدگرد اول** روزی پسرش **وهرام** را که سیزده سال بیش نداشت در محلی دید که حق داخل شدن نداشت از او پرسید آیا حاجب او را در هنگام ورود بدانجا دیده است وهرام گفت آری. پس شاه باو گفت برو سی تازیانه باو بزن و او را بیرون کن و آزاد مرد را بجای او بگمار. سپس آزاد مرد مشتت بر سینه او نواخته گفت اگر بار دیگر ترا در این جای بینم ترا شصت تازیانه خواهم زد. شاه غالباً خود را نسبت بر عیت گشاده دست نشان میداد. عادت بر این جاری بود که هرگاه پادشاه از گفتاری یا کاری شادمان میشد با گفتن لفظ «زه» اظهار خشنودی میکرد در این هنگام **منجور** باید هزار درهم بدان شخص بدهد اگر شاه بخانه یکی از بزرگان نزول اجلال میفرمود آن بزرگ تازمان معینی از پرداخت مالیات معاف میشد و بر اسبان و مراکب او داغ امتیاز

میزدند. در موقع نزول اجلال شاه، صاحبخانه هدایائی بشاه تقدیم می‌کرد
 رسم خلعت بخشیدن یکی از رسوم پرافتخار قدیم است.
 در خلعت‌های شاه معمولاً تمثال همایونی را نقش می‌کردند و یا علائم سلطنت
 را بر آنها رسم می‌مودند.

بقول «پرو کو پموس» هیچکس حق نداشت انگشتری طلا و کمر بند وزینتی
 بر خویش نصب کند مگر آنکه آنرا از شاه خلعت گرفته باشد. در هنگام جنگ
 و گرفتاریهای مملکت میهمانیهای بزرگ مقرر و می‌شد و پادشاه غیر از موبدان-
 موبد و دبیران دبیر بد و اسوران سالار بر خوان خود نمی‌نیدسرفت و چیزی بر
 سفره جز نان و نمک و سرکه و سبزی نمی‌نهادند پس غذائی بنام بزم آورد. گوشت
 پخته و تره و خاکینه که در نان پیچند و مالند و نواله سازند مانند «ساندویچ»
 می‌آوردند پس از آنکه شاه قدری از آنرا می‌خورد سفره را بر می‌چیدند اما در
 هنگام شادمانی مهمانیهای مفصل می‌دادند و در هنگام غذا رسم چنان بود که
 بر خوان زمزمه می‌کردند و در اثنای غذا کسی حق سخن گفتن نداشت.

اگر کسی خبر مییافت که شاه بر او خشم گرفته است حق فرار نداشت
 بلکه بایستی بر سه پایه آهنی که در مقابل کاخ شاهی قرار داشت بنشیند تا شاه
 درباری او فرمان دهد و کسی هم جرأت حمایت او را نداشت. در صورت حکم
 اعدام در محوطه وسیعی در میان کاخ شاهی سرودست و پای او را می‌پزدند.
 شاهان ساسانی همچنانکه ذائقه را با خورشهای لذیذ و شرابهای نیکو و گوش را
 بانواها و سرودها که از روی دانش و آگاهی ساخته شده بود لذت می‌بخشودند
 شامه را نیز با بوهای خوش می‌پورردند.

هنگامیکه هر اکلیوس امپراطور روم کاخ خسرو دوم «پرویز» را در
 دستگرد ویران می‌کرد علاوه از غنائم زیاد توده‌هایی از چوب عود که بکار عطر
 و بوی خوش می‌رود یافتند. شماره‌ی کنیزان حرم شاهی را میان ۳۲۹ و ۳۶۰ گفته‌اند
 چه در آن زمان عادت بر آن جاری شده بود که جز در مورد زنان بسیار زیبا، هیچ
 زنی دوبار همخوا به شاهنشاه نشود. خسرو پرویز از شاعمانی است که در
 شهرت رانی و خوشگذرانی افراط می‌کرد. بقول طبری در شبستان خود سه هزار

دلبر همخواه داشت بغیر از هزاران دوشیزه که برای پرستاری و نوازندگی و خدمتکاری اختصاص داشتند.

تعالیمی از تختی بنام **طاق قدیس** یاد میکند که از عاج و چوب ساج ساخته بودند و بصفحه‌های سیم و زر پوشانیده و گرد آن گوهر نشانیده بودند. از عجایب و نفایس دستگاه پرویز شطرنجی بود که مهره‌هایش را از یاقوت و زمرد ساخته بودند، دیگری نردی از بسد و فیروزه، دیگر قطعه‌زری «مشت افشار» بوزن دویست مثقال که چون موم نرم بود، دیگر دستاری که شاه دست خود را با آن پاک میکرد و چون چرکین میشد آن را در آتش میافکندند آتش چرک را پاک میکرد ولی آنرا نمیسوخت. پیل سیدی نیز داشت که دو ارش از دیگر فیلان درازتر بود. از اینها گذشته گنجهای او بود که معروفتر آنها گنج بادآور است که در محاصره‌ی قسطنطنیه توسط باد با کشتی‌ای که در آن بود دست سپاه ایران افتاده بود. دیگر گنج گاو بود که توسط خیش گاو آهن برزگری ناگهان کشف شد و یکصد کوزه پر از طلا و نقره بدست افتاد که بنا بر مشهور یکی از دفاين اسکندر بوده است. غنیمتی که در تیسفون بچنگ عرب آمد بسیار هنگفت بود بنا بر حسابی که از روی روایات عربی کرده‌اند ارزش آنها تقریباً برابر با هفت میلیارد و پانصد میلیون فرانک طلا بوده است و این نقره مسکوک بود که باندازه چهار میلیارد دو نیم فرانک طلا میشده است.

از اینهمه حشمت و جلال ساسانی امروز چیزی جز چند ظرفی که در اطراف جهان پراکنده است بجای مانده است.

درباریان

دراطراف شاه درباریانی بودند دارای القاب و مناصب عالییه از قبیل «دربند» urbadh (یا رئیس دربار «تغربند» Tagharbadh نام رئیس حکومت بود، شخص دیگری **اندیمان‌گان سردار** یا سالار لقب داشت که بمعنی حاجب بزرگ و رئیس تشریفات است، دیگر منصب «**دران بند سردار**» بود که شاید رئیس دربانان یا سرایداران بوده است.

پرده‌دار را «**خرم‌باش**» میگفتند که بمعنی حاجب است بعد نوبت بناظران

کاخ‌شاهی و پیشخدمتان میرسید ساقیان را «می‌بند» و چشنده‌ها خوراک پادشاه را که پیش از شاه دست‌بطعام میبرد تا شاه مطمئن شود که غذا مسموم نیست «بندشخوار» می‌گفتند. و طب‌اخباشی را «خوانسالار» عملی خلوت‌راستگاپان و بازدارا، شاهبان و میرشکار را «نخجیر بند» و رئیس کل اصطلبل را، آخور بند یا «آخور سالاریاستوربان» و رئیس دربانان رادربان سردار و مستحفظان شاه را پشتیگبان و رئیس آنها را. پشتیگبان سالار و منجمنان را «اخترماران» و رئیس ایشان را «اخترماران سردار» و رئیس یزشکان را، درسه‌تبد «ومشاور و رایزن دربار را در اندرز بند و مراقب اجرای رسوم و مقررات را آئین بند و پاسبان محافظ باشمشیر آخته را شمشیر آزی یعنی «شمشیر کش» و رئیس خواجه‌سرایان را مرد بند و مغنی را خنیا عمر و مطرب را «رامشگر» می‌خواندند.



۱ - بنابقعات سفالی نیسا شرا به اردرا مدوبر Mdwbbr می‌گفتند بقول هرودت این شغل در عهد کمبوجیه در دربار معمول بود.